

## دیوانِ صلابی\*

مؤلفین تذکره «شمع انجمن» و «ریاض العارفین»، امیر جلال الدین حسن متخلص به «صلابی» را ذکر نموده و او را از سادات شهرستان [شارستان، خراسان] دانسته‌اند. او را اصفهانی نیز نوشته‌اند.

طبق تذکره‌نویسان، صلابی در زمان شاه عباس<sup>۱</sup> بر عهده صدارت فایز بوده است. اما در سال ۱۰۲۰ هـ (۱۶۱۱ م) او را معزول کردند. در هردو تذکره فوق‌الذکر ابیات زیر صلابی درج‌اند:

خدا شکیب دهد این دل پریشان را      که بر شکسته‌دلان رحم نیست خوبان را

\*

مصریان انصاف می‌خواهم کدامین بهتر است

آفتاب یزد ما یا ماه کنعان شما

\*

جو رجفا اگر ز پی آزمودن است      از من نماند خود اثر امتحان کیست

\*

سعی طیب هزاره بود بهر چاره‌ام      مرهم کجا و این جگر پاره پاره‌ام

\*

از ملک دل پیرس خبر اندرین دیار      صاحب تصرفی‌ست که من هیچ کاره‌ام

---

\* این مقاله استاد سید امیر حسن عابدی به‌زبان اردو در مجله معارف (اعظم‌گره، نوامبر ۱۹۸۲ م) چاپ شده و خانم زینت کیفی (دانشجوی پیش‌دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی‌نو، هند) آن را به‌فارسی برگردانده است.  
۱. ۱۰۳۸-۹۹۲ هـ/۱۶۲۹-۱۵۸۴ م.

در ذخیره شیرانی در دانشگاه پنجاب لاهور، یک نسخه خطی دیوان صلابی موجود است.<sup>۱</sup> این نسخه بسیار پوسیده است و قطع و برید و افتادگی‌هایی نیز دارد که به سبب آن مطالعه نسخه کاری پُر زحمت است.

فهرست‌نویس ذخیره شیرانی نام شاعر را «حسن بیگ» نوشته است در حالی که در خود نسخه «احسن بیگ» درج است. این نسخه مکتوبه سال ۱۰۱۷ هـ (۹-۱۶۰۸ م) و کاتب آن شخصی به نام عبدالرحیم ولد سید نجم‌الدین است. اغلب این نسخه در حین زندگی خود شاعر آماده شده. به هر صورت، این صلابی از صلابی شمع انجمن و غیره جدا است زیرا که آن صلابی را از سادات شهرستان دانسته‌اند و این صلابی را «بیگ» نوشته‌اند. نیز این صلابی با شهرستان ربطی ندارد و وطنش جای دیگر است. درباره این صلابی از تذکره‌ها اطلاعی بهم نمی‌رسد. البته از مطالعه دیوان او می‌توان خدّ و خال زندگی او را درست کرد.

چنانکه از قطعه زیر معلوم می‌شود، او در سال ۹۵۵ هـ (۴۹-۱۵۴۸ م) در ساحل مرغاب دیده به جهان باز نمود، لیکن تعلیم و تربیت او در اسفراین انجام یافت. در ۹۸۱ هـ (۷۴-۱۵۷۳ م) برای هندوستان بی‌قرار شد و رخت سفر بست. ولی آنجا چنان توفیقی که انتظار داشت نصیبش نشد، بلکه دچار مشکلاتی نیز گردید. در ۹۹۹ هـ (۹۱-۱۵۹۰ م) امید کامیابی بزرگی داشت لیکن چگونگی آن معلوم نمی‌شود. البته از قطعه‌ای دیگر معلوم می‌شود که آن سال او به حج بیت الله رفته بود و نیز فرزندی از او باقی نماند:

|                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| بسال نهصد و پنجاه و پنج از هجرت      | ز شهر بند عدم آمدم به ملک وجود    |
| بود مقام تو آمد بساحل مرغاب          | ولیک نشو و نمایم به اسفراین بود   |
| چو سال نهصد و هشتاد و یک شد از تاریخ | هوای هند عنان دلم ز کف بر بود     |
| ولی بهند نشد حاصل آنچه دل می‌خواست   | مکرر ارچه نشیب و فراز رو بنمود    |
| به نهصد و نود و نه بروز عید ضحی      | به روی کعبه امید بخت دیده کشود    |
| بیادگار زمین گر نماند فرزندی         | که جانشین بودم چون جهان کنم پدرود |

ولی باین دل خود شاد می‌کنم که بدهر نمرده آنکه سرایند گفته‌اش بسرود  
این دیوان دارای قصایدی هست که شاید پس از عاجز آمدن از روزگار در  
هندوستان در مدح شاه عباس سروده شده که در آن ایران را بهتر از جنت گفته است.  
مزید، شاعر در آن تنگدستی خود را ذکر کرده است:

آن قدر ذلت که در عهدت ز عسرت من کنم  
گر کنم تقریر اظهار خجالت می‌کشم  
ملک ایران رشک جنت گشته از عباس شاه  
با رعایت رخت تا آن رشک جنت می‌کشم

\*

بس مگو عباس شاه و حرف از اعدا مدار  
کس سزاوارست شرق و غرب و زبیر کمین  
علاوه بر آن چندین قصاید در مدح پادشاه اکبر<sup>۱</sup> است که حتماً پس از ۹۸۱ هجری  
(۷۴-۱۵۷۳ م) سروده شده است. مثلاً می‌گوید:

بر درگه شهنشه اکبر که باد بخشش فیروز بر اعدای مفتاح بر مشاکی

\*

خدیو ملک ظفر کامیاب اکبر شاه که می‌سزد خدمش را خطاب خاقانی  
اما بیشتر قصاید در زمان شهزادگی شهزاده سلیم و تخت نشینی او و تا پادشاه  
جهانگیر<sup>۲</sup> شدن او سروده شده است. مثلاً:

نورالدین خسرو جهانگیر شد شاه سلیم ابوالمظفر

\*

شاهنشه خسرو جهانگیر دارای سریر و عز و اکرام  
صلابی تا دربار قطب شاهیان در دکن هم رسید و در مدح محمد قلی قطب شاه<sup>۳</sup>  
قصایدی نیز دارد:

۱. ۱۰۱۴-۹۶۳ هـ/۱۶۰۵-۱۵۵۶ م

۲. ۱۰۳۷-۱۰۱۴ هـ/۱۶۳۷-۱۶۰۵ م

۳. ۱۰۲۰-۹۸۸ هـ/۱۶۱۲-۱۵۸۰ م

شه سپهر مکان قطب شاه آنکه بود      فلک متابیش و روزگار فرمان بر...  
 صاحبقران خدیو محمد قلی شه آنک      با امر و نهی اوست قرین چرخ و اخترش...  
 علاوه بر آن او در مدح احمد سلطان محمد سلطان نیز قصایدی سروده است، لیکن  
 درست معلوم نمی‌شود از آن منظور او کسیت:  
 رسید مژده که نو گشت دهر را بنیان      بعهد احمد سلطان محمد سلطان  
 شاید منظور او عثمان پادشاه احمد اول باشد.<sup>۱</sup>  
 علاوه بر پادشاهان، صلایی در مدح امرا نیز قصاید سروده است که در میان آن  
 توصیف میرزا ابوالقاسم<sup>۲</sup> را مخصوصاً بیان کرده است. مثلاً:  
 محی دین و دول میرزا ابوالقاسم      که امر و نهی خدا را ز جان بود مأمور...  
 \*

عظیم‌الرتبه سعد اختران مرزا ابوالقاسم  
 که دیهیم صدارت راست او زینده فرهنگی...  
 علاوه بر آن صلایی به مدح و تعریف خان اعظم<sup>۳</sup>، اعظم خان، مقرّب خان، مرتضی  
 خان احمد، حافظ کنبایت مصطفی خان<sup>۴</sup> و غیره نیز پرداخته است:  
 شمس دین و دول آن کز شه دورانش خطاب  
 بهر تعظیم جهانگیر قلی خان آمد  
 خلف دوده اقلیم سنان اعظم خان  
 که چو اجداد رئیس دل حیران آمد  
 \*

۱. احمد اول سلطان عثمان (۱۰۲۶-۱۰۱۳ هـ/۱۶۱۷-۱۶۰۳ م).  
 ۲. طبق آتشکده آذر، او از سادات گلستانه (اصفهان) بود مگر خود در ترکستان چشم به دنیا باز کرد و  
 در کابل نشو و نما یافت و همین علت است که کابلی خوانده می‌شود. در زمانه پادشاه همایون  
 به‌هند آمد و محترمانه زندگی بسر می‌برد. در اواخر با فقرا زندگی کردن آغاز کرد. خود شاعر بود و  
 در تذکره آتشکده آذر برخی از اشعار او نقل شده است که از آن جمله یکی این است:  
 چون سایه هم‌رهیم به هر جا روان شوی      شاید که رفته رفته به ما مهربان شوی  
 ۳. مرزا عزیز کوکه (م: ۱۰۳۳ هـ/۲۴-۱۶۲۳ م).  
 ۴. مصطفی خان خلف سهراب خان موصیلوآن قونلو ترکمان؟ مصطفی بیگ ترکمان خان؟  
 (وفات: ۱۰۴۳ هـ/۳۴-۱۶۳۳ م).

فرید عهد تویی خان مرتضیٰ القاب      ز لطف شاه جهانگیر بخت فرخ‌فر  
مسلم ورع اوست مصطفیٰ خانی      بصدر مسند دانش ز آل پیغمبر

\*

تهمتن صف نام آوران مقرب خان      که از علو شرف هست واجب‌التعظیم...  
بو علی زمان مقرب خان      که ازو ملک شاه راست نظام...

\*

... حافظ کنبایت ار مصاحب خان      چو شهر لوط همی گشت سر بسر دیوان  
برخی از شخصیت‌ها چنین بزرگ نبودند که در مدح آن توان قصاید سرود ولی در  
قطعات آنها یادآوری شده‌اند. مثلاً قاسم دلال و شخصی به نام مرزا یحیی که نام او را  
با اخلاص تمام آورده و به او سلام رسانده است:

خدمت اخذالتزامی هاشم سمسار را      ای صبا از ما دعایی گو بآمین مدام...

\*

ای صبا رفته به مرزا یحیی      عرض اخلاص صلایی برسان

شخصی بنام شاه جی را هم ذکر کرده است:

شاه جی با چند دیگر داخلند اما فلان      زال می‌گوید فغان از میرزا خان می‌کند...

اما طرف دیگر پسر شخصی به نام خواجه حسین را مذمت نیز کرده است:

سرفرازا ز ابن خواجه حسین      هست بی‌حد عذاب روح مرا...

از سه قطعۀ زیر معلوم می‌شود که به‌علت غیبت‌کننده‌ای، امیری، صلایی را از خود

دور ساخت و وظیفه‌ای که او می‌یافت منقطع شد:

... سپهر مروت دو سال شد کم و بیش      که از عطا نرسیده به مخلصان... ..

\*

قبله‌گاهها امید آنم بود      که بپرسد ترخمت یکبار

که فدای محب دیر نیم      از چه دارد ز بزم وصل کنار

زین تغافل گمان شده که مرا      ... .. بوی نقار

خورده بر گوش الفت حزنی      که چنین خاطرت (گرفت) غبار

\*

این دیوان دارای چند قطعات تاریخی نیز هست. مثلاً قطب‌الاقطاب شیخ داؤد به تاریخ ۱۶ ربیع‌الاول ۱۰۱۱ هـ (۱۶۰۲ م) درگذشت و صلابی قطعه تاریخ زیر را برای او سرود که از آن معلوم می‌شود که تا ۱۰۱۱ هجری او حتماً بقید حیات بوده است:

در شانزده ربیع‌الاول شد جانب خلد شاد و خوشنود  
 آن قدوه کسور سعادت قطب‌الاقطاب شیخ داؤد  
 تاریخ وفات از صلابی جستیم هزار و سیزده بود

در قطعه زیر ولادت کسی در ماه صفر را ذکر کرده است ولی معلوم نمی‌شود که مراد از او کیست و نیز فقط ماه ولادت را ذکر کرده و سال معلوم نمی‌شود:

اول ماه صفر تازه گلی روی بنمود ز بستان عدم  
 ممکن است که تولد فرزند خود را ذکر کرده است که بعداً زنده نماند باشد.

از بررسی دیوان صلابی معلوم می‌شود که او در هند بیشتر در گجرات اقامت گزین بوده است. او در منطقه کوکن نیز مقیم بوده است و قحط سالی که آنجا دید را چنین در قصیده‌ای بیان می‌کند:

عدل آثار به کوکن امسال گویند که کم... بود باران  
 آیا شده اینکه نیست پیدا از غله اثر گران... زان...  
 در اشعار صلابی جابه‌جا ذکر عسرت او دیده می‌شود و با وجود زندگی همواره در افلاس خود او متمنی احسان کسی نبود:

هر چند که مفلسم و شاعر از منت خلق بی‌نیازم

\*

مفلسم لیک صلابی صفت از گنج خرد متمول تر از اندیشه صد قارونم  
 البته مردم ممسک و بخیل را مذمت کرده است:

در کشور سخا چو صلابی بدست فرمان بقتل والی امساک داده‌ایم  
 صلابی به حضرت علی<sup>(ع)</sup> و اهل بیت و ائمه اطهار علیهم‌السلام ارادت زیادی داشته:  
 با صلابی به در سرعت تسخیر وصال قرعه طوف نجف بر در بغداد زدیم

\*

چون صلابی قدمی در روش سعی نهیم عهدی از مرحمت ساقی کوثر گیریم  
در شعر صلابی خود را کمتر از فردوسی<sup>۱</sup> و انوری<sup>۲</sup> و اسماعیل اصفهانی<sup>۳</sup> و کمال  
خجندی<sup>۴</sup> نمی‌پنداشت و از ناقدری خود شاکی بود:

شعر جنس کساد بازار است      ورنه نبود زبان ناطقه لال  
غوص بحر بیان خجندی‌وار      می نمودم به هم‌رهی خیال  
کردمی چار سوی معنی را      زینتی به‌ز انوری و کمال  
گفتمی همچو طوسی استاد      قصهٔ بند نقل رستم و زال

\*

عمری‌ست که اقلیم سخن را صره کاریم      صرفاً سر چارسوی ملک و اقالیم  
در غزلی می‌گوید:

گفت صلابی این غزل دوش به‌دیة نیم شب      لوح و قلم به‌ثبت آن برده گواه کرده‌ام  
در قصیدهٔ زیر صلابی یک محاورهٔ هندی «بات‌تالان»<sup>۵</sup> را به‌فارسی به‌کاربرده است که  
از آن معلوم می‌شود که او به‌زبان محلی اینجا آشنایی پیدا کرده بود:

آرزو با امید بی پایان      گرم افغان همی رسد پویان  
مشکل طرفه‌ای فتادستش      به‌کرم کو دهد جواب آسان  
داد را خود بسند احسانت      ناامیدی شاعر از اعیان  
باز از لطف چون تو فتانی      که نداری قرینه از اقران  
هیچ‌گه این شنیده گردیدت      که کند را چه «بات را تالان»

شعر صلابی عموماً درجهٔ متوسط دارد. ابیات زیادی از قصاید او در این مقاله کوتاه  
نقل نمودیم که از آن استعداد قصیده‌گویی او را می‌توان درک کرد. متأسفانه در این  
نسخهٔ ناقص تعداد غزلیات او خیلی کم است.

۱. وفات: ۴۱۱ یا ۴۱۶ هـ/ ۱۰۲۰ یا ۱۰۲۵ م.

۲. وفات: ۵۸۳ هـ/ ۱۱۸۷ م.

۳. وفات: ۶۳۵ هـ/ ۱۲۳۷ م.

۴. وفات: ۷۹۲ هـ/ ۱۳۹۰ م یا ۸۰۳ هـ/ ۱۴۰۱ م.

۵. بات‌تالان: به‌معنی «این گوش در آن گوش دروازه». (مترجم)